

ابوالحسن نجفی

فرہنگ فارسی عامیانہ

جلد اول

آ-ذ

www.atharebartar.com

پیش‌گفتار

زبان عامیانه و عنوان این فرهنگ

همه می‌دانیم که چون نوشته‌ای برای خواندن به دست بگیریم با شیوه‌های مختلف بیان روبه‌رو می‌شویم: یک کتاب در مقوله علم با همان زبان نوشته نشده است که کتاب داستان نوشته می‌شود یا زبان یک مقاله روزنامه، مثلاً در نقل اخبار یا در تفسیر سیاسی، با زبانی که هنگام گفتگو در خانه و با اهل خانواده به کار می‌بریم متفاوت است. این تفاوت میان کاربردهای زبان را به‌ویژه در رمان می‌توان مشاهده کرد: زبانی که مثلاً برای توصیف یک منظره به کار می‌رود با زبان مکالمه شخصیت‌های رمان، خاصه اگر از قشرهای پایین جامعه باشند، معمولاً بسیار تفاوت دارد.

بهرتر است این تفاوت میان مراتب زبان را با مثالی روشن کنیم. مفهومی را در نظر می‌گیریم - مثلاً مفهومی که تعریف آن چنین است: «به شتاب دور شدن برای رهایی یافتن از دست کسی یا دوری کردن از چیز خطرناکی یا وضع ناخواسته‌ای»، یعنی همان مفهومی که در زبان معیار برای بیان آن «فرار کردن» می‌گویند. و بررسی می‌کنیم که این مفهوم در هر یک از مراتب زبان با چه الفاظی بیان می‌شود. در جدول صفحه بعد این مفهوم و الفاظ مناسب آن در مراتب مختلف زبان کم‌وبیش نشان داده شده است:

مراتب زبان		مثال
زبان ادبی	ادبی مهجور	گریز گرفت / هزیمت گرفت
	ادبی متداول	به هزیمت رفت
	ادبی مصنوع (نثر شاعرانه، استعاری، موزون، مسجع و...)	پا به گریز نهاد / راه گریز در پیش گرفت / فرار بر قرار اختیار کرد / هزیمت ز میدان غنیمت شمرد / و...
زبان رسمی	زبان مهذب	گریخت
	زبان علمی، تخصصی، حرفه‌ای و...	—
	زبان اداری، قضایی، تجاری و...	متواری شد
زبان معیار		فرار کرد
زبان روزمره (یا: زبان محاوره / زبان تداول)		در رفت / جا خالی کرد
زبان عامیانه	مرتبه ۱ (زبان عامیانه در معنای متداول آن)	جیم شد / قاچاق شد / زد به چاک / دک شد
	مرتبه ۲ (زبان جاهلی / لاتی / چاله‌میدانی)	فلنگ را بست / غزل جیم را خواند / فرار را دمَش داد / زد به چاک محبت / حب جیم را خورد / وَز مَلاغه را دمَش داد

زبان نوشتار

زبان گفتار

در مرکز این جدول، «زبان معیار» قرار دارد که هم در نوشتن و هم در گفتن از آن استفاده می‌شود. زبان معیار زبانی است که به صورت رایج‌ترین وسیله ارتباط (وسیله تفهیم و تفهم) میان طبقات و قشرهای مختلف جامعه در کشوری معین به کار می‌رود. زبان متداول در سخنرانی‌ها، در کلاس‌های درس، در رسانه‌ها، در مجامع رسمی، چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی، معمولاً همین زبان معیار است (که آن را «زبان مشترک» نیز می‌گویند).

اما زبان فارسی، در مرتبه گفتار، شیوه‌های بیانی دیگری هم دارد که آنها را «زبان روزمره» و «زبان عامیانه» نامیده‌ایم. زبان روزمره همان زبان محاوره رایج، زبان مردم فرهیخته یا نیمه‌فرهیخته، و حتی زبان نوشتاری کم‌ویش آزادی است که فی‌المثل در مکالمات شخصیت‌های داستان به کار می‌رود و کاربرد آن دلالت بر روابط دوستانه یا همپایه میان گوینده و شنونده می‌کند؛ زبانی است که افراد خانواده در گفتگو با یکدیگر به کار می‌برند و در ارتباط با مردم ناآشنا معمولاً از استعمال آن می‌پرهیزند. اما زبان عامیانه نه بر مفهومی اجتماعی-سیاسی بلکه بر مفهومی اجتماعی-فرهنگی دلالت می‌کند و آن عبارت است از کلمات و ترکیبات زبان محاوره مردم نیمه‌فرهیخته که بی‌قیدوبند سخن می‌گویند و الفاظی بر زبان می‌آورند که مردم فرهیخته از ادای آنها، خاصه در محافل رسمی، به شدت احتراز می‌کنند.

مرز میان زبان عامیانه و زبان روزمره یا میان زبان روزمره و زبان معیار را نمی‌توان به دقت مشخص کرد. تعیین مرز آنها اگر محال نباشد بسیار دشوار است و به هر حال امری نظری و ذهنی است و، در عین حال، مرز ناآبندی است که پیوسته در معرض تغییر و تحول و جابه‌جایی است. مردمی که از کودکی در جامعه زبانی واحد

پرورش یافته باشند به صرافت طبع و براساس معیارهای ذهنی خود می‌دانند که کدام مرتبهٔ زبان را در کجا باید به کار برند یا نبرند. اما بیگانگانی که با زبان یک کشور هنوز به درستی آشنا نشده باشند غالباً مراتب زبان را خلط می‌کنند و با مردم کوچه و بازار به زبان فصیح (لفظ قلم) سخن می‌گویند یا با اشخاص والامرتبه و معنون الفاظ و اصطلاحات عامیانه‌ای به کار می‌برند که شایستهٔ مقام آنان نیست.

فرهنگ حاضر شامل لغات و ترکیبات متداول زبان فارسی امروز در مرتبهٔ زبان عامیانه و زبان روزمره است که، در بعضی از موارد، تا حدّ زبان معیار نیز پیش می‌رود، زیرا فی‌المثل هنگامی که در ذیل مدخلِ روزه اصطلاحات عامیانه یا روزمرهٔ روزه‌خور و روزه‌خوری و روزه خوردن و روزه شکستن آمده است، ترجیح داده شد که اصطلاح روزه گرفتن که متعلق به فارسی معیار است نیز آورده شود تا طیف اصطلاحات مربوط به روزه کم‌وبیش کامل باشد. از سوی دیگر، در ضمن معانی متعدد بعضی از کلمات، مثلاً فعلهای زدن و گرفتن و کشیدن، معانی چندی نیز آمده است که چه‌بسا در مرتبهٔ زبان معیار باشد اما برای اینکه روابط میان معانی بهتر دریافته شود از ذکر آنها خودداری نشده است.

اغلب لغات و اصطلاحات و معنی‌هایی که در این فرهنگ آمده است در فرهنگهای عمومی موجودِ زبان فارسی یافت نمی‌شود. شاید از آن‌رو که فرهنگ‌نویسان این دسته از لغات یا معانی را دونِ شأن زبان زیبای فارسی دانسته و نخواسته‌اند تا از این رهگذر به آنها اذن ورود به زبان و شناسنامهٔ رسمی بدهند. با این شیوه احتمالاً زمانی فرهنگ‌نویسان می‌توانسته‌اند لغات و معانی نادلپسند خود را طرد کنند و به بوتهٔ فراموشی بسپارند. اما امروزه، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، زبان عامیانهٔ متداول در تهران از

طریق رسانه‌ها، خاصه رادیو و تلویزیون و فیلم‌ها و نوارهای ضبط صوت و انواع وسایل تکثیر نوشته‌ها و فتاوری‌هایی که در گذشته وجود نداشته یا به فراوانی در اختیار عامه نبوده است، به‌زودی زبان رایج همه مردم ایران خواهد شد.

شیوه کار

آنچه در این فرهنگ آمده است لغات و ترکیبات و تعبیرات زبان عامیانه و روزمره متداول مردم تهران در قرن چهاردهم هجری است. از این‌رو نگارنده گویشهای محلی و اصطلاحات و تعبیرات شهرستانی را کنار گذاشته و برای انتخاب مثال‌ها از آثاری استفاده کرده است که اولاً پس از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی نوشته و منتشر شده باشد و ثانیاً نویسنده آنها زاده تهران یا پرورش‌یافته در تهران بوده باشد (استثناً دو کتاب از آثار محمدعلی جمال‌زاده، نویسنده زاده اصفهان، به سبب اینکه او پایه‌گذار شیوه جدید داستان‌نویسی در ایران بوده و تقریباً از نخستین کسانی است که جرئت کرده و زبان عامیانه را در نوشته‌های خود به کار برده، مورد استفاده قرار گرفته است). بنابراین، چنانکه شیوه کار همه فرهنگهای معتبر امروز جهان است، سعی نگارنده بر این بوده است که مثال را از آثار دیگران برگزیند و نه اینکه از ساخته‌های ذهنی خود، که همواره در معرض اشتباه و تحریف و تبدل است، جعل شاهد کند.

زبان عامیانه تنها منحصر به لغات و ترکیبات نیست، بلکه بسیاری از معانی واژه‌های زبان معیار و حتی زبان ادبی، که غالباً از دید فرهنگ‌نویسان پوشیده مانده یا نادیده گرفته شده است، نیز باید جزو زبان عامیانه شمرده شود. برای توضیح مطلب مثالی می‌آوریم:

«از مسافرت اصفهان که برگشتم خیلی تکیده شدم. هرچه تقویت کردم دیگر رو نیامدم.» (حاجی آقا، ص ۹۰)

فارسی زبان هنگام خواندن این جمله بی درنگ دو تعبیر عامیانه در آن می‌بیند: یکی تکیده به معنای «بسیار لاغر و نحیف» و دیگری رو آمدن به معنای «بهبود یافتن و نیرو گرفتن». این دو معنی را بعضی از فرهنگ‌نویسان نیز دریافته و احیاناً در فرهنگ خود آورده‌اند. اما آنچه از دید ایشان پنهان مانده دو تعبیر دیگر عامیانه در همین عبارت ساده است: یکی حرف ربط که به معنای «وقتی که» (و جای تعجب است که این معنی با همه رواجی که در فارسی گفتاری و نوشتاری امروز دارد تاکنون مورد غفلت همه فرهنگ‌نویسان بوده است) و دیگری تقویت کردن نه به معنای «نیروی چیزی را افزون کردن» (که معنای غیرعامیانه است) بلکه به معنای «غذاهای مقوی خوردن».

نمونه دیگر از آنچه فرهنگ‌نویسان متوجه آن نشده یا به غفلت از آن گذشته‌اند ترکیب دو کلمه آن و هم، یعنی آنهم، است. البته در همه فرهنگ‌ها این دو کلمه در جای خود آمده است، اما از ترکیب آنها معنی‌هایی برمی‌آید که از جمع معنای یک یک آنها حاصل نمی‌شود و از این رو حتماً می‌بایست در فرهنگ‌ها ذکر شده باشد (که نشده است).

در فارسی گفتاری ترکیب‌ها و تعبیرهای متداول فراوانی هست که در فرهنگ‌های موجود نیامده است. در این جا به ذکر چند نمونه دیگر اکتفا می‌کنیم:

جمله مرا کشتی معنای ساده‌ای دارد که همه فارسی‌زبانان آن را می‌دانند، اما در عبارت زیر نه به این معنی بلکه به معنای «یقیناً، مسلماً» و مرادف «حتم دارم» به کار رفته است: «توی سیئه‌اش باد می‌پیچد، نمی‌تواند دولا راست بشود، مرا کشتی از غصه [پسرش] مختار است.» (دل کور، ص ۳۵)

فعل مرکب بد کردن به نظر نمی آید که عامیانه باشد. معنای آن، در فارسی گفتاری و نوشتاری و همچنین در فارسی ادبی که تقریباً در همه فرهنگ‌ها آمده، «ظلم کردن» است (مثلاً در این مصراع از سعدی: «چو بد کردی مشو ایمن ز آفات»)، اما این فعل در فارسی عامیانه به معنای دیگری به کار می‌رود که می‌توان آن را مرادف «اشتباه کردن» دانست. یک کاسب بازاری شماتت‌کنان به پسرش می‌گوید: «می‌خواهم بدانم فایده این درسها [که خوانده‌ای] چیست؟ حیف پول‌هایی که خرجت کردم!... اگر همان شش کلاس درس را که خوانده بودی برده بودمت حجره، حالا به نقد باری از روی دوشم برمی‌داشتی. بد کردم، به خدا، بد کردم.» (درازنای شب، ص ۲۲۴) «هما گفت: چون موهایش را کوتاه کردم به نظر لاغر می‌آید. رخسار گفت بد کرد کوتاه کرد، بهش نمی‌آید.» (به صیغه اول، ص ۳۵)

معنای بسیاری از ترکیب‌ها اگر بدیهی انگاشته شود و تعریف آنها در فرهنگ نیاید برای اکثر مردم و به‌ویژه بیگانگانی که فارسی می‌آموزند نامفهوم خواهد بود. برای نمونه به ترکیب‌هایی که در مثال‌های زیر با حروف‌درشت (حروف سیاه) آمده‌است توجه کنید، همه آنها در معنای «وانگهی، از این گذشته» به کار رفته است، اما این معنی را در هیچ فرهنگی نمی‌یابید:

«حاج یحیی گفت: فرزند، اگر خرج و مخارجی هم داشته باشد پای من. غلامحسین گفت: چه فرمایشاتی! حاج‌آقا، شما بیش از اینها به گردن ما حق دارید. آن وقت هم فکر نمی‌کنم چیزی برآیم آب بخورد.» (چشمهای من، ص ۶۱)

«تو را خدا به‌ام بابا نگو، جور در نمی‌آید. یکی از آن، مگر من پیرمردم که به‌ام بابا می‌گویی؟» (پابره‌نه‌ها، ص ۲۴۲)

«این جا خانه شخصی است، خیرخانه که نیست... یکی این هم، هاید با آن جور زن‌ها فرق دارد.» (طوطی، ص ۲۷۴)

«اگر از من می‌شنفی، ولش کن، بیا باز هم پیش خودم... هرچه نکند، من و تو هم محله‌ای هستیم.» (اسمال، ص ۴۰۴)

«کارشان را می‌سازند. همین امروز و فرداست که ببندندشان به گوله [= گلوله] ... آقا خودش دست‌خط را دیده. آن‌قدر مفصل نوشته بوده‌اند! مهر طلا هم پایش بوده. هرچه نباشد، آنها قشونی‌اند، سرشان توی حساب است.» («سقاخانه آینه»، ص ۶)

همه فرهنگ‌ها برای قید حالا فقط یک معنی ذکر کرده‌اند: «اکنون، در این وقت، در لحظه کنونی»، ولی در فرهنگ حاضر خواهید دید که این کلمه در فارسی گفتاری به هشت معنی دیگر هم به کار می‌رود که همه متداول و روزمره است (و عجیب است که فرهنگ‌نویسان آنها را ندیده‌اند).

بسیاری از قیدها و حروف اضافه و حروف ربط متداول فارسی گفتاری به معانی متعدد دیگری نیز غیر از آنچه در فرهنگ‌ها آمده است مصطلح و رایج‌اند. برای نمونه به کلمات زیر در فرهنگ حاضر مراجعه کنید: دیگر، هم، که، اما، با، از، به، تا، و، اگر، تازه، آیا، باز، باز هم.

از همین قبیل است بسیاری از معانی فعلهای بسیط فارسی چون آمدن، آوردن، افتادن، انداختن، برداشتن، بردن، بریدن، بستن، پریدن، خواباندن، خوابیدن، خواستن، خوردن، دادن، داشتن، رفتن، رساندن، رسیدن، ریختن، زدن، کردن، گذاشتن، گرفتن، گفتن و جز اینها.

صیغه منفی بعضی از افعال معنی خاصی دارد که آن را نمی‌توان از صیغه مثبت آنها استنباط کرد، و این نیز از جمله نکاتی است که مورد غفلت فرهنگ‌نویسان بوده است. به همین دلیل در فرهنگ حاضر، در ذیل بعضی از افعال مانند دادن، داشتن، فهمیدن، کردن، گشتن، نگاه کردن، صیغه منفی آنها نیز جداگانه در مدخل فرعی آمده است.

مهم‌تر از همه اینها شاید حروف اضافه مرکب باشد که همواره، برحسب نیازهای تازه، از ترکیب حروف اضافه بسیط و کلمات موجود در زبان ساخته می‌شود. متداول‌ترین شیوه ساخت این حروف اضافه مرکب بر طبق الگوی زیر است:

حرف اضافه بسیط + اسم + کسره اضافه

مانند به سویی، به موجب، به شرط، از روی، از بابت، از راه، در عوض، در حدود، بر ضد، برخلاف و جز اینها. در فارسی گفتاری معمولاً از این قبیل ترکیب‌ها حرف اضافه بسیط حذف می‌شود و با این شیوه، حروف اضافه مرکب بسیاری ساخته شده است، مانند باب، بالای، بر، بغل، پای، تنگ، تیپ، چسب، دم، روی، سر، سربند، سینه، قاعده، قد، قالب، کیپ، کله، کمرکش، لای، گل و دهها ترکیب دیگر. اکثر این ترکیب‌ها در فرهنگ‌های موجود نیامده و آن چندتایی هم که آمده غالباً معانی و کاربردهای متعدد آنها نادیده گرفته شده است و، علاوه بر این، به ساخت ترکیبی آنها توجه نکرده و هویت دستوری آنها را «اسم» شمرده‌اند. برای مقایسه کافی است که در فرهنگ حاضر به کلمات بالای و پای و سر و معانی متعدد و ساخت نحوی آنها در جمله مراجعه شود.

در فرهنگ حاضر، چنانکه گفته شد، فقط لغات و ترکیبات متداول در زبان عامیانه و زبان روزمره فارسی آمده و از ضبط و شرح ضرب‌المثل‌ها صرف‌نظر شده است. گردآوری و تدوین ضرب‌المثل‌های فارسی کار بزرگی است که نیاز به تحقیق دیگر و کتاب دیگر دارد. وانگهی این کار را دیگران کم‌وبیش انجام داده‌اند و انجام می‌دهند (نمونه معروف آن امثال و حکم، تألیف علی‌اکبر دهخدا، چاپ تهران، ۱۳۰۸-۱۳۱۱، و نمونه خوب آن ده‌هزارمئل فارسی، تألیف دکتر ابراهیم شکورزاده، چاپ مشهد، ۱۳۷۲، است).